



مثنوی که بر روی سبک نوشته اند

و می یافته شود بعد از تقاضای آن است

در فرقه های مختلفه و است مشهوره کندن معنی آمد و در

هر چند که در مثنوی یک معنی دارد مثنوی است عمل شدن بواسطه فرد

و مستعد شدن به آنچه می خواند از این مجموع ایراد کرده که متعلق به طلب علیّه شنیدی

هر معنی که از این مقام مقتضی است و مطلوب باشد را بحد اخذ نمایند بانی معانی باشد

در عقاید دیگر کتاب که فایده کثیره قطع نظر از اصل لغت است

و اگر بعضی تخریب خطای قدری ملاحظه شود باشد چون کینه نوی و ناقص و روایتی نیست

از کتب مذکور و مستطاب و استخراج نموده و وقوع در صد از باب فحوت و عزت

و اصحاب شریف و فکر آشته که در این مکتب در پوشند و در طبع و شعر گویند و این

از ضمن فرقه های فارسی است پس این مکتب یافته باشد فراگرفته و در تحقیق و تنقیح

ره مهر رسوا

از امداد جمال الدین خطیب خوانی

لی جان بن جمعیت

بر له منی شعور است از رعیت و الف رصاف

نایب غایت مساجات نبات با سبب

چیزی از حرم میرون آوردن و انشاء الله تعالی کما قال الله تعالی

سورة القلم قصه سیمار الجنة ان الله هو البصر منها شجرین ولا یفتنون ولا یقولون

انشار الله وسمی استنار واینگان شرطاً مبرزه

ان معنی قولک لاخر حق ان نیت را

در سیرین نیت کار و طلب دلایت کردن

جبار معنی دارد اول ماری باشد پس بزرگ

دوم دلاور و شکمین و سوم حکیم و دودی

ب عظم جنبه بصیرت جمع

بدری کاش نظام علم عموماً و معنی

بکر کشیدن از یک جا و از یک طرف و از یک طرف به از یک طرف جاری
ناگوارش و لغج یعنی تا که تیزی مع گوید و از آن جهت است که حق تعالی
فعلی یعنی بر هر کار بکر را در وقتیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر
رنگی جوانی رسیدن و از آن جهت است که بکر را در وقتیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر
احداث میکند و از آن جهت است که بکر را در وقتیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر
و برادران روشن یعنی در وقتیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر
روحانی از آن جهت است که بکر را در وقتیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر
از خود دور بالا افتادن بکر را در وقتیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر
و دیدن و پس کردن بکر را در وقتیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر
و بکر را در وقتیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر

[illegible]

[illegible]

ادب و تقصیر ادب دارند است بایستی ندرستی برقرار گویند و در قیاس مذکور است
که چون دوش بدوش تا به پیوسته بپای هم می مانند و با هم رستند و یکدیگر را کو فکلی
گویند آسید رسید و عرب از آمدن می مانند و بدانکه آسید علم است هم صد مران می
هم بر تو را گویند و کلمه راحت و بودی را آسید بگویند بدین سبب که روانشان
و بعضی که این را صد می نامند باعتبار تعلق و ساس و نیزه کای بطریق استعاره
افت و کلفت و اثر را گویند است بکبر باز داشتن از حاجت و کاری کردن
که از این کسی را شرم آید و باز گشت جزای بگر کشیدن است و بفتح تکم و شکوت
دوم صواب تر است بکبر بر نیز کردن و صحبت شد و دور شد از است بکبر بر نیز
نزدیکی است و نزدیک شدن و نزدیک آمدن است و آن و سور و
و سور و فاش و نیزه یعنی بخشیدن و محظوظ و در است و کان عقل و آن گویند
که اشارت بر تبه و جدت است که حقیقت مجری است و خود محمد است از است و بفتح
بیم و میوم خودش و در دستور معنی کو خراست و نیزه نام داردی است از است و
اکتساب بکروای فوقانیه دیای نماند و بهین و در و مد شدن از است بکبر
کنایه کردن و دفع و تها و کنایت از بندگان و کنایه کان و اشاع و بکبر
و عین معجزه و تهای فوقانیه و رای مبدع بر تبه شدن است بکبر زمانه زدن است
و عین بکبر شکست کردن از حیرت است بکبر نمی و منکر کردن از است بکبر
حای مملعه در برده شدن است بکبر و عین و رای مبدع سخن با عراب کشتن و ساکن
و پیدا کردن و غرض از است و در روشن کردن اندین چیزی و دور کردن و فساد
چیزی و زاده شدن و زنده عری و بفتح تا زبان بیابان است و اعراب است

کما حفظ جمعیت که واحد ندارد الکاتب کبر روی در اتحاد و نفع جماعت منجیل
 دلائل انقلاب یکگزین است با این معنی و در سبب عید و باز سفد و خون
 انبیا جمع معنی زبان اریف نظم اول و رای مملد و یای فارسی مجری
 در بهر وقت و به قولی که است و جذبه در یک و نه آفریده است که در شکست
 من الارب انما استخرج از بس آید کان و بادار ششها که بادارش بودن و از
 در آوردن است راست شدن در امتدادن است به مدح
 صوفیه است من و که اضافت کرده میشود بسوی الهی را از زنده ماندن روح من
 و ثوب من و سیف من و اینها نفع حکایت و جوهری خدای است احشیه رتبه
 ذاتی با قطع نظر از عارفان و این خاص به ممکن است پس گفته میشود و نیز الله که واسطه
 عدم توفیق است معنی هم معنی مادران و نیز اصل و در اصطلاح حکماها
 عناصر و طبایع را گویند چنانکه آبا افلاک و انجم را خوانند اما به جمع آنست یعنی
 هست برسانیدن است فتح اول و سکون یار تختانیر جمعیت
 که بهیچان در عیال مردود و مصراع از شعر که بهم نمیدهند جمع و جمع ابابو و بختان
 بابی معنی پس زده سببی درون بوست که از گوشت ترنج گویند
 و بابی کسور معنی تبین است و بابی خدای است کبریا
 و سکون مای تختانیه و نون معنی زهی که کلمه خشین است جمع
 انعکاس معنی بازگشتن است یعنی بازان روز شنید که انشان زده
 و بدینجه مشهور است در اکثر تفاسیر و تواریخ مسطورت است که باطل تر
 که بقول معنی بابی سوم است و میان مدین و طبریه ساحل دریا واقع شده و طول

برخی عبارت از طبعی ششم است حق تعالی امروز بود که در شب بای میزد کند و در
 ایشان نفعی بود است بلکه در دنیا و این دوران نفعی امن می بود و در هم روی آب
 می آمدند و این چنین می نمودند و از زمین بای رخصت می شدند و می رفتند و می آمدند
 بزرگ بر ساحل دریای ساحل و آب در می میگردیدند و این در اینجا جمع میشدند و ایشان
 را همان روزی بستند و در روز یکشنبه می کردند و می خوردند و می بین میوال میزدند و ایشان
 باید و اخبار او سوخته کرد که حق تعالی شمار از بای خوردن منع کرده است از آنکه
 در روز شنبه ایشان را قبول شیطانی فریفته شد و در روز دوشنبه میگردیدند و در روز دوشنبه
 میخوردند و چندگاه برین میگذشت و حجاب از میان برداشته و دست در میان میزدند
 نهادند و بای میگردیدند و میخوردند و چون مسلم و تعدی ایشان از حد گذشت و میگردیدند
 همه را رخ کرد و عبادی که بوز میزدند و این در روز که او و علی بن ابی طالب بودند
 بر پیل نوله تعالی عن الذین لغروا من بنی اسرائیل علی لسان الذی
 انزلت بکرم و نون و لفتح همزه نانی از آنگاه نیست یعنی تا آخر و اگر حکم کردن
 و قبل از آنکه بوزن قنات یعنی استکی و در هر هفته است که جمع
 و آن خبری که بسبب حاصل خبری شود بکرم دل خوشی دادن و بوی
 میل نمودن از بفتح همزه و کمرای معنی است که بسخنی بچ و سال مطهر
 از آب که در آن کردن بکرم و یا این شده بکرم از گردانیدن
 با شکر فرماندهی حکومت کردن و بفتح علامت از آن جمع
 بایستی از آن که از کشتن و توبه پذیرفتن ششم از آن و سکون
 میم معنی برزوت است بفتح نشان حرفهای قرآن آی و آیات جمع

[illegible]

روح و روح بجم کوشک زلمه در از دم خسته ملک که حکما ملک البروج را در او زده اند
آورده اند و در این شاه نهاد و خاکی در علم نیست بین است بکبر اول
معنی هیچ باشد با اول مفتوح ثانی زده پنج معنی دارد اول قدر و مرتبه باشد
و در حقیقت صاحب در خداوند مبدرا گویند معنی صاحب خداوند آمده دوم
معنی کند نیست شوم کردن را نامند که تعریفش در باب کائنات انشا الله مرقوم خواهد شد
چهارم نام مرغ است که بر آن در غایت نرمی باشد و بایش بران برسانند و آنرا
بزرگی خوانند و پنجم معنی قیامت و آخر ازین برنامید
عروج باشد معنی اول جمع روح که خسته باشد بپناه و سفید
نکیزند سخن کوی تریز زبان تراش بفتح هزه باید داد و او جمع صاحب است
و بکبر هزه باید آورد و هم در کتب و اتفاق قوی بر غیری و باید کبر صاحب کردن
بکبر کشیدن و بیان کردن خواستن از مشکلات توان و یاری خواستن
طلب است چنین و روز بانه دوم از بار جبر در شنبی معنوی بعد از اخذ است و وجه
پایه دوم بر جبر است فتح میگوید است کردی رحمت خدای تعالی و دورای
درین روز کتب را میگوید برای مومنان و نیز مفسر است که در کعبه معظّمه درین روز کعبه
زوار می کشانند و بعضی گفته اند که درین روز زائرانی که در کعبه می کشانند و جابجایی
عنایتی علیه السلام درین روز کشانند و بعد
و رحمت کردن بکبر نصیحت بفرستد بفتح سیاه ها که از او ردیده شود
و اجسام و کالبد بکبر مردار ازین کار و رنج و مثل آن روح بکبر زاری بکون
و در خواستن و سببیدن و مبالغه کردن در ایم باریدن باریدن بکبر

[illegible]

نفس خود را درین حیثیت که کل را در دو خاصه است که در ...
 محال است آنرا جمع عدد و در دیگر خود را در دو باب آوردن و خاصه کردن
 نیز در اول کسر درای محبت است که در ششتر است و نیز در عدد نام بر
 از روح آسمان آمده و آسمان و آسمان و آسمان است در عرب مصداق
 است از این شتر شدن و در چشم گرفتن و دشمن کردن است
 و در این کتب که بزرگوار خواندن کسی و تکیه دادن مجزی را بگریز است
 و در این کتب برادی است که در اول مصفوح معنی لایق و سفار
 و آنرا اندر خود که در فصل از این باب است که در اندر خود را نیز خوانند و این
 مصفوح معنی و ظاهر حکمت است که در این از هر کجاست این تر
 و در صاحب قول است که در اول ظاهر کلمات اظهار اعراب افراد است که
 کم کردن و کم کننده است و غمناکی کردن است و در شدن و دور شدن
 و در معنی است که در اول مصفوح معنی دارد و اول ظاهر
 از سه تانه و این بیاری جیف و بضع نیز خوانند و در نام در حکمت که اگر امساک نیز گویند
 و بیاری نویسنده خوانند و اینجاست اصل السو نامند و در دو بار بکار رفته از اصناف
 بر بعضی نقل نموده شد و در سخن گفتن بود شک ضایحه گویند که اینجاست
 بزرگ تر است و بزرگ اول و صفیحه کردن و دو ال و بند و غل کردن
 بکر نفیست و در این کلام که در این بکر باری کردن و نیکی کردن
 از لغت برای مملد ازیدن و اضطراب است که بکر باریست و بکر از حق دوی کردن
 و در اینجاست و در این بدیع اهلک کند و بد آفرینست و در عای ضی

در این کتب که در اول مصفوح معنی لایق و سفار
 و آنرا اندر خود که در فصل از این باب است که در اندر خود را نیز خوانند و این
 مصفوح معنی و ظاهر حکمت است که در این از هر کجاست این تر
 و در صاحب قول است که در اول ظاهر کلمات اظهار اعراب افراد است که
 کم کردن و کم کننده است و غمناکی کردن است و در شدن و دور شدن
 و در معنی است که در اول مصفوح معنی دارد و اول ظاهر
 از سه تانه و این بیاری جیف و بضع نیز خوانند و در نام در حکمت که اگر امساک نیز گویند
 و بیاری نویسنده خوانند و اینجاست اصل السو نامند و در دو بار بکار رفته از اصناف
 بر بعضی نقل نموده شد و در سخن گفتن بود شک ضایحه گویند که اینجاست

حق جمع به سید مراد گویند این به محل این در بهشت و لغت
شبه از کوهی که در میان و مشکلی استین و گانه شدن بخاری
کیرو و در این دو مکرر دانیدن و مانند خبری ساختن است و کثیر کار کردن
و یا خود گفتن این که هر قانست بخیرت نرفته اند و خود بهر دو حسن بهر
مصرفین جمع است که شبه باشد چنانچه در ضمن لغت است که در شده و قیاس
و سکون این معنی را و مفتوح و در ال ساکن معنی سیاه و عرب و معنی دوم است
نفاخه صلی الله علیه و سلم لغت علی الاسود و الاحمر معنی علی العرب و لغت
نیم کافهای زمین و کوه و وجه تسمیه اصحاب الله خود که در سوره بروج واقع شده این
و مانند آلودن و جدت و شستن شدن و اعتبار داشتن است و کافهای
در اصطلاح صوفیه اسمی است از اسلواذات باعتبار افتار بعد و صفات و اسما
و لغات از واحده اعتبارات با سقا طبع اعتبارات نام میو است
معروف آنرا و د امدت خوانند و بنایاتی نیز مشهور است فصل اول از این
بفتح الف و سکون جاکر و نش به بد کبرنده و کبر و ای تمکانه
و نای مثلث بر کزین و افروتن و پیش و شستن و معنی عطارد این و خط دیگر
بر خط خود اختیار کردن و اول مستوح چهار صنی دارد اول معنی بر و مکرر
دوم فرو رفتن و دور افتادن خانه و دیوار و امثال آن باشد سیم خرد خاشاک
و کرمین آدم و سایر حیوانات و امثال آنرا گویند که در میوه ها خود سازند و فرار آن
آنرا در زمین زراعت بر نیزه تا فروغ قوت گیر و چهارم هر که را گویند و آنرا آب نیاز دارند
و یا بکثر خون آلوده کردن کوهان شسته در حکم و شستن برای قربان و آلوده کردن

و مشهور است که در روز نهم از این ماه در روز نهم
 غفر و موی بر روی بدن و پاهای کردن و عفو آفرین باغهای مضموم در و اول عاف
 خوردن بسیار از آن است و آن به دست دوم استخوان را که گوشت در بدن و بالایی
 باشد و از آن گوشت بر آید و از آن تر شود و خوانند که گوشت را با آب و موی و مضموم و او
 معدوم و معنی دارد و عمل به باشد دوم مشرب را گوشت سیوم از کنار استخوان و آب
 و در و خانه مجامی که مردمان و جانوران از آن می آید و در و بناری آنرا غطف و منسل و مورد
 خوانند بر آن مورد است و نام شد در مناسبت و ایام جشن میون که آن است
 از آن اوقات است در برج قوس و آنرا که زاده نیز گویند و نیز این معجم نام پدر را به علم
 است و آنرا که از شش خواستین بر آید و جمع به شکوکاران است که بسیار است و بجای
 عجم بر کزیدن و بخور است و مال کار کردن است و شهرت دادن و شهرت یافتن
 بتای فوقانیه شده و تجارت کردن و کار جمع فکر فارسیان یکای فارسی
 پس مشبه به استخوان کنند و درین معنی بخت همه نیز آمده است و بخور و بخور
 که از همین باب در فصل دال مرقوم شد به ال فهد و بای موصد و نیز رفتن در کشتن
 بخت و دولت و از پس در آید و بخت است و کرون و آنکه نمیری در و دو
 نطق العقل صنعت است از کدورت نازیدن عذر خواستن و بخت
 چه غدا یعنی بگو نام معشوقه آید بهفت معنی دارد اول غنی تار است دوم
 علم را گویند و گزاف و در شش نیز خوانند و یوم طالع را گویند چهارم در فرهنگ هند و شاه
 معنی فال می آید و پنجم در تهنیتی معنی نام منزلی از منازل مرقوم ساخته ششم فرست
 که در علم این گویان میگرد و هر دعای که با این دو بخت با حاکمیت میسر شد

